

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که مرحوم نائینی فرمودند همان بحثی است که اخیرا بین اصولیین شیعه کاملاً رائج شده و آن فرق بین باب تعارض و باب تراحم است، عرض کردم نکته اساسی فرق را در این گرفتند که در باب تراحم بر می گردد به مقام امتثال و نکته فنی در این است که در باب تراحم هر دو حکم فعلی هستند لکن مکلف عاجز از مقام جمع است البته این که هر دو حکم فعلی باشند خب مشکل دارد چون این ها قدرت را دخیل می دانند حتی قدرتی که، عجزی که به نحو قضیه اتفاقیه باشد، عجز ناگهانی، عجز طاری، حالا تعبیر مختلف و نشد دیگه من نگاه بکنم چون دیشب هم مهمان داشتیم، فکر می کنم در ذهنم از سابق هست که در همین بحث مرحوم نائینی در جلد اول چون این بحث را در آن جا هم دارند معتقد بودند که اگر فرض کنیم به قول امروزی ها به نحو محال هر دو تکلیف را هم انجام بدهد یک ثواب بیشتر ندارد، یک امتثال بیشتر نیست، چون این عجز مانع از فعلیت آن حکم می شود، خب این از اشکالاتی است که پیش می آید که اگر هر دو فعلی بشوند البته ظاهر عبارت ایشان این نیست که حالا هر دو، عرض کردم نه این که لکن خب لازمه کلام این است یعنی اگر فرض کنیم مستحیلا ایشان هم نماز بخواند هم ازاله نجاست بکند هر دو را انجام بدهد معذک یک تکلیف بیشتر نبوده، یک امتثال بیشتر ندارد اما اگر هر دو حکم فعلی شده باشند خب طبیعتاً دو تکلیف است و دو امتثال، این نکته پیچیدگی بحث در این جاست، اصل پیچیدگی ای که این بحث پیدا کرده نکته اش این است و لذا بعضی ها تصور کردند که تراحم به لحاظ ملاکات است نه به لحاظ خطاب یعنی در مقام ملاکات تراحم است، البته من قبل از این که وارد تتمه بحث بشوم دیروز یک توضیحی راجع به مبانی مرحوم نائینی راجع به تعریف موضوع و فعلیت حکم، ایشان فعلیت حکم را به فعلیت موضوع می دانند، آن وقت قدرت را ایشان به منزله موضوع می دانند مثل اکرم العالم، چطور عالم را موضوع می دانند قدرت را هم موضوع می دانند یعنی تا انسان قدرت نداشته باشد تکلیف فعلی نمی شود در حقیقت، فعلیت تکلیف به فعلیت موضوع است و مراد از موضوع در

اصطلاح ایشان امور غیر اختیاری ای است که اگر پیدا شد تکلیف می آید، چطور اگر عالم پیدا شد یا اقم الصلوة لدلوك الشمس مثلا الان که قبل از دلوك شمس است تکلیف به نماز ظهر ندارد. بلکه بحث دیگر ایشان حفظ قدرت است نه تحصیل قدرت، حفظ قدرت را واجب می دانند، حالا آن هم تفصیلی دارد به قول ایشان فرمودند وقتی که خواهد آمد، وقتی که گذشت، نخواهد آمد، دیگه اگر یک مناسبتی پیش بیاید توضیحش را عرض میکنیم اما در باب قدرت غرض این نکته هم در ذهن آقایان باشد که مرحوم نائینی قدس الله نفسه قدرت را از قبیل دلوك شمس می دانند، از قبیل اکرم العالم می دانند پس اگر قدرت نبود تکلیف فعلی نیست، دقت بکنید، تکلیف هست اما فعلی نمی شود، فعلیت تکلیف در اصطلاح مرحوم نائینی به فعلیت موضوع است و قدرت به منزله موضوع است، البته طبعا مراد از قدرت در این جا همان قدرت عقلی است که این به منزله موضوع است یعنی نه این که من، خود موضوع است نه منزله، منزله تعبیر تسامحی بنده است پس بنابراین در ذهنتان باشد که در نظر ایشان، آن وقت ایشان می گوید اما فی بعض الکلمات چون این ها مشکلتان این است که اگر بخواهد هر دو حکم فعلی بشوند که مقام امتثال است خب قدرت بر هر دو ندارد، چون قدرت ندارد نمی شود لذا بعضی ها گفتند تراحم حکمین إنما یکون لأجل تراحم المقتضیین و الملائکین، این از باب ملاک و این ها

الذین یقتضیان تشریع الحکمین علی طبقهما

ایشان این جور فرمودند،

بعد می فرمایند فضعیف غایته، فإن تراحم الملائکین لا دخل له بتراحم الحکمین؛

درست است در باب ملاکات تراحم هست اما این ربطی به مقام تراحم حکمین ندارد

ملاکات که تراحم پیدا می کنند بالاخره یا باید قائل به کسر و انکسار بشویم یا اگر قائل به باید بگوییم مثلا دو تا حکم جعل بشود، هر دو موجود باشند مثلا فرض کنید اگر خوردن هندوانه در صبح سبب این می شود که مثلا ایشان یک درجه تب داشته پایین بیاید، اما در عین حال هم خوردن هندوانه در آن وقت صبح موجب یک ناراحتی در معده ایشان می شود، این را اصطلاحا تراحم ملاکین است یعنی یک ملاک می گوید هندوانه بخور و این که طبیعت خوب می شود، یک ملاک می گوید هندوانه نخور برای این که

موجب ناراحتی معده می شود، آن وقت بنایشان به این است که در تزاحم ملاکین کسر و انکسار می شود یعنی بخورش را به لحاظ طبع حساب می کنند بیست درجه فائده دارد، نخورش به خاطر ناراحتی معده پنج درجه پس پانزده درجه مصلحت بلا مزاحم دارد، تزاحم ملاکات معنا دارد نه این که معنا ندارد اما این ربطی به تزاحم در باب حکم ندارد، بحث ملاکات نیست یعنی اگر ایشان وارد شد به خاطر ازاله نجاست بکند یا نماز بخواند این نکته اش به خاطر تزاحم ملاک نماز و ازاله نیست، نکته اش به خاطر خطاب است نه ملاک، یک خطاب دارد ازل النجاسة، یک خطاب دارد صلّ، خوب دقت بکنید، مرحوم نائینی می خواهد این را بفرماید، البته مطلب ایشان درست است، باب تزاحم ملاکات غیر از باب تزاحم خطابات است، حالا ایشان تعبیر به احکام کرده من تعبیر به، حالا عین عبارت ایشان را بخوانیم که مثلاً روشن بشود، بعد من می گویم که احتیاج نداشت که ایشان این قدر این صحبت بکند

فإن تزاحم الملاکین لا دخل له بتزاحم الحكمین

راست هم هست، یک باب آن است

بداهة أن عالم تزاحم الملاکات غیر عالم تزاحم الاحکام

ملاکات را عرض کردم مرحوم نائینی در همین عبارت سابق شاید دو سه ماه پیش خواندیم یا چهار پنج ماه پیش، ملاکات به نظر ایشان امور نفس امری واقعی هستند که تابع علم و جهل هستند، این ها را ملاکات می دانند و ما عرض کردیم ملاکات امور واقعی هستند لکن به دیدی که زیربنای جعل قرار بگیرد، اختلاف ما با نائینی در تفسیر ملاک هم بود مثلاً فرض کنید اگر اختلاف همان طور که عرض کردم اختلاف زن و مرد به لحاظ قد باشد مثلاً عادتاً مرد ها قدشان بلندتر از زن ها هست اما این ملاک نمی شود برای این که یک احکامی بر طبق آن مثلاً بگوییم میراث این نصف است چون قد این کوتاه تر است، منشا تشریع نیست، ملاکات امور نفس امری واقعی هستند که زیربنای تشریع قرار بگیرند به لحاظ تشریع، اگر گفت للذكر مثل حظ الانثیین نه به خاطر این که مثلاً قد زن عادتاً از قد مرد کوتاه تر است، این ملاک نیست، امر واقعی هست، هر امر واقعی ملاک نیست، چون عرض کردم این یک بحث لطیفی هم هست و این را سابقاً هم من متعرض شدم مثلاً در کتاب محلی ابن حزم را یکمی توضیح بدهم، ایشان در این بحث که کافر دیه

ندارد، ببینید کافر، ایشان از آن هایی است که قائل به هیچ نحوه دیه نیست چون می دانید در باب کافر تساوی هست، کافر اهل کتابی اهل ذمه، تساوی هست که بین اصحاب ما نبوده، بعد مسئله نصف هست، مسئله ثلث هست، مسئله عشر که در اصل عشر بوده یک دهم، بعد تبدیل شده یک دوازده و نیم درصد، یک روی دوازده و نیم، این اقوال هست، یک قول هم هست که اصلا دیه ندارد.

آن وقت ابن حزم از آن کسانی است که اصلا قائل است که کافر دیه ندارد، اصلا کلا اهل کتاب دیه ندارد، مگر حاکمی از باب حکومت و از باب نظام و از حفظ فلان مطلبی را بگوید و إلا خود کافر، آن وقت تمسک می کند به آیه مبارکه اَفمن كان مومنا کمن كان فاسقا یستوون، آیه می گوید مومن و مسلمان مساوی نیستند، خیلی خب مساوی نیستند چه ربطی به دیه دارد، درست است آن از قبیل ملاکات است لکن این ملاکی است که برای دیه قرار می دانید؟ این را باید اثبات کرد، دقت می فرمایید؟ آن نکته اصلی در باب ملاکات آن این است که زیربنای تشریع خودش باشد مثلا آیه مبارکه الرجال قوامون علی النساء، این آیه مبارکه تشریع است، بما فضل الله بعضهم علی بعض، روشن نمی کند چه نکته ای هست، یک تفضیلی هست که خدا، الله، عرض کردم در قرآن هر فعلی که خدا، نسبت به الله داده می شود یعنی شما بشر به آن نمی رسید، هر چی زحمت بکشید فائده ندارد، یک تفضیل خاص الهی است که قرار داده شده بما فضل الله بعض نه این که مثلا چون قد زن کوتاهتر است یا حجم مغز کمتر از حجم مغز مرد است، این که ایشان دارند ملاکات را این گرفتند، ما عرض کردیم ملاکات امور حقیقی نفس الامری واقعی هستند لکن به لحاظ این که موثر در تشریع باشند که بیاید تشریع را طبق آن ها انجام بدهد مثلا خود این آیه مبارکه می خواهد آن نکته را، نه این که نکته را مجهول گذاشته اصلا این تعبیر آیه ناظر به این است که اصلا بشر نمی رسد به این درجه، ما سابقا عرض کردیم إن عدة الشهور عند الله، یعنی بشر به این نمی رسد، خودش را خسته نکند، بالفعل هم همین طور است، الان علی وجه التاریخ و علی وجه الارض یک نفر منجم پیدا نمی شود که بگوید سال قمری حقیقتا دوازده ماه است، مثلا سال قمری اعتباری صرف است، ممکن است ده ماه بشود، ممکن است هشت ماه بشود، ممکن است بیست ماه بشود، سال قمری اصلا اعتباری است، هیچ منجمی، هیچ ریاضی دانی، کسانی که در این خطند هیچ کس قائل نیست که سال قمری، سال شمسی چرا، چون زمین را نسبت به حرکت شمس نگاه می کنند اگر در یک جای معین باشد باز

آمد به همان جا می شود یک سال، امرش واضح است اما سال قمری اعتباری صرف است چون ماه قمری به ماه است، ماه در ضعیف ترین حالتش که دیده می شود تا برگردد دو مرتبه در آن حالت دیده بشود می شود یک ماه اما دوازده تا از این ها می شود یک سال این اعتباری است، ممکن است ده تا قرار بدهیم، ممکن است چهارده تا، اما در قرآن دارد إن عدة الشهور عند الله یعنی بشر به آن نمی رسد، هنوز هم بشر نرسیده، تا روز قیامت هم نخواهد رسید، این عند الله یعنی نکته ای است که بشر به او اصلا نمی رسد، این تعبیر قرآنی است، یک حقیقتی است مثل نار الله الموقدة، آن نار الله هم یک ناری است، یک حقیقتی است که بشر به حقیقت آن نمی رسد، ناری که به قلب آدمی، تطلع علی الافئدة، فؤاد را بسوزاند آن چنین ناری را بشر به حقیقتش نمی رسد، این جا هم بما فضل الله فرمود یعنی حقیقت آن نکته ای که، تفضیلی که در آن گرفته شده یک نکته خاصی است و بیان هم نمی شود چون بشر امکان ندارد برسد یکی می گوید چرا این جوری شد مثل همان بحث سال قمری، می گویند سال قمری قبول نیست، راست هم می گوید و لذا دقت بکنید من همیشه عرض کردم گاهی اوقات این ها به عنوان موارد مخالفت علم با دین است، درست است خود قرآن را اگر دقت بکنید می گوید بله قبول داریم، علم این را قبول نمی کند لکن عندالله این است، حالا عندالله چیست خب بشر سر در نمی آورد، مطلب را دقت بکنید

پرسش: آن که در مورد واژه الله می فرمایید چیست؟ بقیه صفات الهی مگر قابل کشف است؟

آیت الله مددی: بقیه صفات مثل رب چون اظهر اسماء است ممکن است انسان به او برسد، رب و بقیه مثل رزاق به اعتبار این که مناشی اش واضح است ممکن است بشود اما این یکی وقتی الله شد نه

فإن تراحم الملائکات إنما یكون فی عالم تشریع الاحکام و إنشائها

این مراد ایشان تشریع احکام در وقت تشریع ملاکات را می بیند، مراد ایشان این است و مراد از دیدن

این و لا محاله اش روشن نیست، ممکن است کسر و انکسار هم واقع نشود، یعنی بگویند شما اگر این مثلا هندوانه را در این ساعت خوردید طبعتان خوب می شود اما در عین حال هم ناراحتی معده می گیرید، نمی آید یکی را ترجیح بدهد که حتما کسر و انکسار باشد، نه می گویند این هست آن هم هست مثل این که در بعضی از موارد یک مستحب با مکروهی این طور است، اگر این کار را کردید این مستحب گیرت می آید، یک مستحب دیگر مثلا فرض کن اول وقت نماز خواندی یک مستحب گیرت می آید فضل اول وقت لکن یک مستحب هم از دستت می رود فضل جماعت، اگر نیم ساعت بعد نماز خواندی یک ساعت بعد فضیلت جماعت گیرت می آید اما فضیلت اول وقت، لازم نیست کسر و انکسار بشود.

پرسش: وقتی می خواهد حکمی بکند معمولا ملاکات را می گویند نمی شود، قاعده این است که ملاکات مثل تکوینیات است و تکوینیات توش کسر و انکسار معنا ندارد، قاعده اش این است که این جوری باشد

آیت الله مددی: چون بر می گردد به اخلاق عملی، اخلاق یعنی چیزی که ظاهر است، ممکن است که عده ای بگویند نه آقا آن جا، این بحث پیچیدگیش این است که این که ما بتوانیم بگوییم حتما کسر و انکسار است یا نه گاهی ممکن است کسر و انکسار باشد مثل آیه مبارکه قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا، این کسر و انکسار است دیگر

پرسش: درصد فسادش بیشتر از آن

آیت الله مددی: اثمها اکثر یعنی کسر و انکسار دیگر، قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس

پرسش: این را می شود پذیرفت اما قاعده اش این است که نشود

آیت الله مددی: قاعده ای ندارد، همچنین قاعده ای نیست، حالا یکمی فکر بکنید چون من زیاد فکر بکنید شما هم فکر بکنید شاید به یک نتیجه ای رسیدید.

پرسش: در الزامیات هم که می خواهد تجویز بکند و یک حکم الزام بدهد

آیت الله مددی: الزام با تجویز که نمی سازد، شما مقدمه تان یک چیز بود موخرتان یک چیز

پرسش: یعنی در مقابل توصیف، یعنی حکم توصیفی نیست که این طور بشود

آیت الله مددی: یعنی به قول عقل عملی، حکم عقل عملیش ممکن است، هم کسر و انکسار ممکن است هم آن یکی

فتتعلق إرادة الشارع بتشريع الحكم على طبق أقوى الملاكين لو كان أحدهما أقوى من الآخر

عرض کردم این دائمی نیست، گاهی کسر و انکسار نمی شود هر دو حفظ می شود، می گوید این کار را کردی این اثر دارد، آن کار را کردی آن اثر

أقوى الملاكين لو كان أحدهما أقوى من الآخر

در باب ملاک اصطلاحاً همین اقوایت را یا مثلاً اهمیتش را بگوییم

و إلا فلا بد من الحكم بالتخيير و أين هذا من تراحم الحكمين فإن تراحم الاحكام إنما يكون في عالم صرف قدرة المكلف على الامتثال

بعد تشريع الاحكام على طبق ما اقتضته الملاكات

این که من قدرت هر دو را دارم اما کل واحد فی نفسه، صرف کدام

فإرجاع تراحم الاحكام إلى تراحم الملاكات لا يخلو عن قرابة مع ما بين البابين من البون البعيد و قد تقدم منا الكلام في تفسير ذلك في الجزء الاول

عرض کردیم که جزء اول، مراد از جزء اول همان بحث ترتب و آنها، مرحوم آقای نائینی در آن جا متعرض شدند، عرض کردیم بحث گذشته این صحبت شده

عرض کنم خدمتان که ایشان به جای این بحث اگر می فرمودند که اگر عالم ملاکات جز مبادی حکم اند و عالم تشريع مال مقام دیگر است، من عرض کردم هفت تا محور قرار بدهید خب این مشکلات پیش نمی آمد، ایشان می خواست بگوید تراحم ملاکات را

که حساب می کنند این در محور اول است که مبادی حکم است و خود حکم را عرض کردیم طبق این تفسیر ما محور چهارم بود چون بعد از ملاکات حب و بغض بود، اراده و کراهت بود و بعد هم تشريع بود

پرسش: مقام امتثال بگیرد یعنی اهم و مهم

آیت الله مددی: می شود مقام هفتم، محور هفتم

پس اگر ایشان می گوید ما تزامم خطابین بخواهیم بگوییم در مقام امتثال، در مقام هفتم، در مقام ملاکات مقام اول است، محور هایش خیلی فرق می کند، دیگه احتیاج به این مقدمات نداشت، به نظر من با آن راهی که ما رفتیم خیلی راحت تزامم ملاکات مال مبادی جعل است

پرسش: در مقام امتثال اهم و مهم می کند دیگه، ملاکات را نگاه می کند

آیت الله مددی: نه در مقام امتثال حکم است، جایش عوض شد دیگه، مقام مبادی حکم بود، بعد حکم بود، بعد فعلیت بود، بعد تنجز بود بعد امتثال بود، هر کدام جای خودش را دارد، اصلا نباید با همدیگه خلط بشود یعنی

پرسش: نمی توانست جمع بکند

آیت الله مددی: نه جمع بکند الان دیگه جای ملاکات نیست که حساب ملاکات، حساب خطابات است

پرسش: اگر در ملاکات است دیگه جمع کردن ندارد

آیت الله مددی: یعنی من چند دفعه عرض کردم که این راهی را که ما رفتیم محور ها را معین کردیم خیلی بحث هایش روشن تر است، حالا یکی تطبیقش همین جا، مرحوم آقای نائینی می خواستند این بحث را روشن بکنند که ملاکات، بحث تزامم ملاکات غیر از تزامم احکام است، خیلی روشن شد، به نظر ما که خیلی روشن بود، احتیاج به این مقدمات ایشان، نیم صفحه فرمودند، احتیاج به این بحث ندارد، بحث ملاکات در مبادی اند، بعد از مبادی حب و بغض است، بعد از او اراده و کراهت است، بعدش جعل است، بعد مرتبه فعلیت یعنی ابلاغ رسل و انزال کتب است، بعد وصول به مکلف است، بعد هم امتثال است، خب مقام اول با مقام هفتم خیلی فرق می کند، جای اشتباه نیست، تزامم ملاکات با تزامم خطابات جای بحث نیست.

پرسش: تزامم خطابات را چه شکلی می گوید؟

آیت الله مددی: ایشان به این معنا می گیرند که قدرت بر جمع ندارد اما کل واحد دارد، قدرت بر جمع ندارد، آن وقت بحث این است که اگر قدرت بر جمع هم نبود آیا باز هم خطاب برداشته می شود؟ ایشان می گوید بله، چون تا قدرت نباشد فعلیت نمی آید و لذا عرض کردم من در ذهنم، می خواستم امروز نگاه بکنم ولی دیگه حال نداشتم، سابق در ذهنم هست ایشان تصریح دارد که لو فرضنا استحالات جمع بین هر دو کرد یک امثال حساب می شود چون یک خطاب داشته، دقت بکنید! هم نماز خواند هم ازاله، فرض کنید محالا دیگه، حالا نمی شود که، فرض کنید هم نماز خواند هم انقاذ غریق کرد یک امثال بیشتر حساب نمی شود چون می شود یک تکلیف بیشتر ندارد، قدرت دیگه، قدرت را ایشان موضوع می داند

پرسش: چه فرضی است که ناقض خودش است چون اگر استحالات دو تا امثال کرد یعنی قدرت دارد

آیت الله مددی: نه می گویم فرض است چون قدرت که ندارد، تصویرا، تصورا نه تصدیقا، ما فرض کنیم هر دو را بکنند، فرض کنیم محالا که هر دو را انجام بدهد، می گوید یک امثال حساب می شود، یک ثواب دارد.

پرسش: فرق حرف ایشان با حرف آقاضیا چی شد؟

آیت الله مددی: آقاضیا اشکالش همین است که الان اگر شما بگویید یک خطاب دارد پس چطور دو تا خطاب با هم تزام دارند، حالا حرف آقاضیا را هم می خوانیم

فتحصل أن الفرق بین باب التعارض و باب التزاحم

من چون این مسئله یکمی مهم است عین عبارت نائینی و آقاضیا را می خوانیم که مطلب روشن بشود

هو أن التعارض إنما يكون باعتبار تنافی مدلولی الدلیلین فی مقام الجعل

طبق تصویری که ما کردیم اگر مرحوم نائینی راهی را که بنده عرض کردم در ذهن آقایان بود خیلی مطلب روشن تر بود، مبادی بود، جعل بود، تا مقام امثال، هفت تا محور را ما تصویر کردیم و لذا عرض کردیم در بحث اجتماع امر و نهی می گوید اجتماع نمی شود یا می گوید امتناع یا اجتماع، امتناع که می گوید باید بگوید کجا، از ملاکات شروع می کند تا مقام امثال، مثلاً آقای خوئی می

گوید در ملاکات نمی شود، نسبت داده شده به مشهور علمای ما که در امتثال نمی شود، امتناع در امتثال است، دقت می کنید؟ این ظرافت بحث است که شما هر کدام را کجا حساب بکنید، چون در مقام امتثال است لذا معروف این است که اگر غفلت پیدا کرد و جاهل بود یا ناسیا نمازش درست است، در زمین غصبی یا لباس غصبی درست است، پیش آقای خوئی نه دیگه مشکل است چون به ملاکات بر می گردد، اصلا می گوید نمی شود یک مطلب، مثلا فرض کنید یک عمل وحدانی دارای دو تا عنوان می شود انتزاع اما این تعدد پیدا نمی کند، یا بالاخره ملاک وجوب دارد یا ملاک حرمت دارد، دو تا ملاک نمی شود پیدا بکند، و چون ملاک حرمت مقدم است پس بنابراین اصلا ملاکا این حرام است نه این که حالا به خاطر مقام

پرسش: شرط ذکری حساب می شود

آیت الله مددی: نه شرط ذکری نمی دانند چون در خود جعل ایشان، قبل از جعل. ببینید ایشان نظرش این است که وقتی شارع گفت غصب نکن و بعد شارع گفت نماز بخوان در جایی که با همدیگر جمع می شوند مثل لباس، در مکان هم در حال سجده به نظر ایشان، جایی که با همدیگر جمع می شوند این جا شارع نمی گوید این فعل واحد هم ملاک وجوب دارد، نه خطاب، ملاک، هم ملاک وجوب دارد هم ملاک حرمت دارد پس یا ملاک وجوب است یا حرمت است، ایشان از ملاکات وارد شدند، معروف علما همان طور که شما فرمودید شرط ذکری دانستند و مقام امتثال وارد شدند، عرض کردم چند دفعه هم که آقای بروجردی معتقد است که علمای شیعه اصولا اجتماعی هستند یعنی اجتماع امر و نهی در مقام جعل را قائلند، اشکالشان فقط در مقام امتثال است.

پرسش: کجا فرمودند

آیت الله مددی: آقای بروجردی را عرض کردم در این کتاب هایی که در همین بحث اجتماع امر و نهی، همین اصولی که از ایشان، به نظرم سابقا من بیشتر در این تقریرات آقای منتظری نگاه می کردم، آقای اخویان هم خیلی پیگیر بود که این کجا هست، هست، در علمای شیعه و لذا این ها قائل بودند که اگر در حال نسیان و عدم التفات و حواسش نبود و به قول شما حال ذکر نبود نمازش درست

است، این که می گویند نمازش درست است پس این در مقام جعل و خطاب و ملاکات ندیدند، مشکل را در مقام امتثال دیدند، حالا

در مقام امتثال حواسش نبود، در لباس غصبی نماز خواند نمازش درست است

و التزاحم إنما يكون باعتبار تنافي الحكمين في مقام الامتثال إما لعدم القدرة على الجمع بينهما في الامتثال كما هو الغالب

و یا به خاطر دلیل خارجی، این دلیل خارجی را ایشان حدود نیم صفحه یک شرحی می دهند دلیل خارجی را که البته این چون به قول

ایشان نادر است ما احتیاج نداریم بحث اصولی بکنیم.

آقاضیا نوشته، البته آقاضیا یکی دو مرتبه به ایشان بد عبارتی هم می کنند که حالا من به هر حال می خوانم اما خوب نیست، شان

علما نیست این جور صحبت کردن

أقول: بعد بناء الأصحاب طراً

البته عرض کردم مرحوم آقاضیا نمی دانند که بعد ها عده ای از اصحاب آمدند گفتند نه اصلاً قدرت هم شرط نیست، در هیچ مرحله

ای شرط نیست، جز همان که عامه مکلفین نتوانند اما این که عامه مکلفین بتوانند و یک شخصی عاجز باشد آن دلیل هست، خطاب

هست، فرق نمی کند، فرق فقط در این هست که عجز عذر است و إلا خطاب نیست

على الفرق بين العلم والقدرة

عرض کردم کلام آقاضیا را اگر بخواهید تمام بکنید چهار تا جزء شرائط عامه تکلیف است، حالا ایشان فقط علم و قدرت را آوردند،

دو تا را هم من اضافه بکنم که کلام ایشان تام بشود، معروف در کتب اصول چهار تا شرط جز شرائط عامه تکلیفند، عقل است و

بلوغ است و علم و قدرت است

پرسش: اختیار را بعضی می دانند

آیت الله مددی: اختیار نه معلوم نیست

قدرت و علم و عقل و بلوغ

پرسش: خود علمش را هم نمی دانند

آیت الله مددی: آهان، علم را آقایان، لذا آقاضیا می خواهد این را بگوید که اصحاب ما، اصحاب نه اهل سنت، آن را اهل سنت گفتند،

ایشان می گوید بعد بناء الأصحاب طراً، اصحاب ما علم را خارج کردند، آقاضیا می خواهد اصحاب بگویند، راست است خب، حالا

عبارت ایشان بد نوشته شده من روشن بکنم

على الفرق بين العلم و القدرة

علم را گفتند صلاحیت تقیید خطاب ندارد، قدرت دارد یعنی خطاب در صورت جعل هم فعلی است اما در صورت عجز دیگه خطاب

فعلی نیست، خطاب نیست

فی صلاحية القدرة لتقييد الخطاب

یعنی اگر کسی عاجز بود نمی توانست صورتش را بشوید واقعا امر فاعسلوا وجوهکم ندارد و لذا اگر به زحمت با این که شستن

صورت برای او بد است و مضر است و دکتر گفته مثلا سرما می خوری، آنفلونزای شدید می گیری، شست و آنفلونزای شدید هم

گرفت، گفتند این چون خطاب ندارد اصلا وضویش باطل است، آن آقایانی که گفتند قدرت دخیل نیست می گویند امر فاعسلوا دارد،

فقط عجز مانع بود، حالا ایشان قبول کرد با تمام آن زحماتش وضو را گرفت، چون خطاب دارد وضویش درست است، روشن شد؟

این که ایشان می فرماید اصحاب ما فرق گذاشتند بین علم و قدرت در صلاحیت قدرت لتقیید الخطاب، مراد ایشان روشن است؟

یعنی خطاب فاعسلوا وجوهکم این شخص را نمی گیرد اصلا، اگر خطاب نگرفت وضویش باطل است، خطاب ندارد

لتقييد الخطاب ولو عقلا، بخلاف العلم

اما علم اگر تقیید پیدا بکند دور و تصویب و آن حرف هایی که گفتیم لازم می آید، دقت فرمودید؟

لگونه چون علم، فی رتبة لاحقة عن الخطاب باطلاقه

آقایان اصطلاحی دارند، یک تقيیداتی است که بعد از خود حکم است، آن تقيیداتی که بعد از حکم است نمی تواند تقيید در مرتبه حکم قرار بگیرد، مثلاً فرض کنید شارع گفت نماز خواندن واجب است، آن وقت ما می گوییم یا شما عالمید به نماز خواندن واجب است یا نه، ببینید یا عالمید یا نه، این یا عالم یا نه این بعد از خطاب است، بعد از حکم است، اول حکم می کند که نماز خواندن واجب است، بعد می تواند قید بزند که شما عالمید یا نه، آن وقت پس نمی تواند در خود خطاب علم را بگیرد، بگوید ای انسان تو که عالمی به وجوب نماز بر تو واجب است، این تقيیدش بزند اما می تواند بگوید ای انسان تو که قادری بر نماز، این را می تواند تقيید بزند، اصحاب ما

پرسش: چون تقسیمات اولیه است

آیت الله مددی: آهان چون تقسیمات اولیه است، روشن شد؟

هر چی که تقسیم بعد از حکم باشد می شود تقيید زد، هر چی که تقسیمش به قول معروف تقسیمات ثانویه است، هر چی که تقسیمش بعد از حکم است این را نمی شود در رتبه قبل از حکم اخذ کرد.

آیت الله مددی: به محض علم حکم بیاید، قبل و بعد نگوییم

آیت الله مددی: نمی شود دیگه، اول باید آن محقق بشود.

لكون العلم في رتبة لاحقة عن الخطاب باطلاقة بلا صلاحية لتقييد مضمون الخطاب

مراد ایشان تقيید به علم، اما تقيید به قدرت اشکال ندارد، بگوید اگر شما قادر بر نمازید نماز بخوانید، این را می شود گفت اما عالم به وجوب نمازید نماز واجب است، این را نمی شود گفت، روشن شد مراد؟ مرحوم آقازیا یک اشاره مختصر به بنای اصحاب دارد پس حکم می شود مقید به قدرت بشود، نمی شود مقید به علم به حکم بشود، روشن؟

لكونه في رتبة لاحقة عن الخطاب باطلاقة بلا صلاحية لتقييد

بعد بناء الاصحاب لا محيص من إرجاع العلم

پس بنابراین علم را دخیل بدانیم در تنجیز خطاب، این مباحثی که ما عرض کردیم فکر می کنم اگر این ها سابقا می گفتند خیلی راحت بودند، احتیاجی به این بحث ها نبود، تنجیز خطاب مرحله ششم بود، محور ششم پیش ما بود، اصلا علم در محور ششم است، جایگاه معین دارد، اما قدرت در همان محور تشریع می شود نگاه بکنند، بگویند ای انسانی که تو قادری وضو بگیر پس یکی در محور تشریع است و یکی در محور ششم که محور تنجیز است،

ارجاع العلم إلى شرائط تنجیز الخطاب دون نفس الخطاب

قدرت را می تواند در محور تشریع نگاه بکنند علم را باید در محور ششم نگاه بکنند چون علم نمی تواند خود خطاب را تقیید بزند اما قدرت می تواند لذا ممکن است بگوید اگر هم نگفت اکتفای به حکم عقلی بکنند در باب قدرت عقلی، بگویند شمایی که قادر بر وضو هستید وضو بگیرید، يجب الوضوء على القادر، این می شود، اما يجب الوضوء على العالم بوجوب الوضوء این نمی شود لذا علم جز شرائط تنجیز است، قدرت شرائط دخیل در موضوع حکم است

دون نفس الخطاب، بخلاف القدرة

این در علم

فإنه من شرائط نفسه

البته باید فاینها می فرمود، این دیگه مذكر مونث در کلمات آقاضیا خیلی عادی است، فإنه یعنی فاینها، چون قدرت من شرائط نفس الخطاب السابقة عن مرحلة تنجزه

حالا به حرف های بنده می گفتند خیلی راحت بودند، مرحله خطاب چهارم بود، تنجز ششم بود، پس یکی در یک مرتبه است و یکی، علم در مرتبه ششم است، در محور ششم است، قدرت در محور چهارم است یعنی خطاب برای عاجز اصولا قبیح است

و حينئذ لا يبقى مجال لاطلاق الخطاب لحال العجز

پس خطاب اطلاقی ندارد، این اشکال ندارد، فرض کنید خطاب فاغسلوا وجوهکم انسان عاجز را نمی گیرد، مشکل کجاست در مانحن

فیه؟ این عجز اتفاقی است، یعنی چی اتفاقی است؟ چون می خواهد دو تا تکلیف را جمع بکند نمی تواند و إلا عاجز نیست، این را

بهش عجز اتفاقی می گویند نه آن جایی که واقعا عاجز است لذا مرحوم آقاضیا می گوید:

لا یبقی مجال لاطلاق الخطاب لحال العجز ولو كان العجز اتفاقیا و لازمه عدم تشریع الحكم

پس حکمی جعل نشده

نظیر عدم تشریع اطلاقه فی مجمع العامین من وجه

مثل اکرم العالم و لا تکرّم الفاسق، عالم و فاسق جمع نمی شوند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين